

روزگار آتش

موی من خاکستری از گیر و دار آتش است

اشتعال من ز موج این شرار آتش است
از محیط خویش الهامی گیرم یقین

تا که می بینم به کشور روزگار آتش است
دشمن انسان اگر در داده جنگی را کنون

دامن او هم بچنگ کردگار آتش است
خوی من چون آتشین باشد مزاجم مشتعل

چیست جرم من بگو گر جان سوار آتش است
نرم نرمک میزنی آبی بروی آتشم
این بخار آب هم بنگر که یار آتش است

دود آهی مردم مظلوم و اشک بیوه زن
راست پرسی منبع این بیروبار آتش است

از دم تیغ و زنداران سر در کف ببین
چهره آغشته در خون این نگار آتش است

همت والای مردم را بنام کین زمان
خصم کوه پیکر خودش در حصار آتش است

بر سر این خلق افغان بس ستم ها میکند
غول سرمایه که بردوشش دو مار آتش است

باگذشتن از سرومال و زفامیل خودی
اندرین رزم هر مبارز اژدهار آتش است

... از کردار مردم زندگی پر رونق است
گرچه مردم تا به این دم خود شکار آتش است